

2. Chronika 25

Persian Standard Bible of 1895 (Old Persian)



- 1 اَمَصْيا بيست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بيست و نه سال در اورشليم پادشاهی کرد و اسم مادرش يهُوعَدان اورشليمی بود.
- 2 و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، اما نه به دل کامل.
- 3 و چون سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانيد.
- 4 اما پسران ايشان را نکشت به موجب نوشتن کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود: «پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.»
- 5 و اَمَصْيا يهودا را جمع کرده، سرداران هزاره و سرداران صده از ايشان در تمامی يهودا و بنيامين مقرر فرمود و ايشان را از بيست ساله بالاتر شمرده، سيصد هزار مرد برگزيد و نيزه و سپردار را که به جنگ بيرون می‌رفتند، يافت.
- 6 و صد هزار مرد شجاع جنگ آزموده به صد وزنه نقره از اسرائيل اجير ساخت.
- 7 اما مرد خدایي نزد وی آمده، گفت: «ای پادشاه، لشکر اسرائيل با تو نروند زیرا خداوند با اسرائيل يعنی با تمامی بني‌افرايم نيست.
- 8 و اگر می‌خواهی بروی برو و به جهت جنگ قوی شو؛ لیکن خدا تو را پيش دشمنان مغلوب خواهد ساخت زیرا قدرت نصرت دادن و مغلوب ساختن با خدا است.»
- 9 اَمَصْيا به مرد خدا گفت: «برای صد وزن نقره که به لشکر اسرائيل داده‌ام، چه کنم؟» مرد خدا جواب داد: «خداوند قادر است که تو را بیشتر از این بدهد.»
- 10 پس اَمَصْيا لشکری را که از افرايم نزد او آمده بودند، جدا کرد که به جای خود برگردند و از این سبب خشم ايشان بر يهودا به شدت افروخته شد و بسيار غضبناک گرديده، به جای خود رفتند.
- 11 و اَمَصْيا خويشتن را تقويت نموده، قوم خود را بيرون برد و به وادی الملع رسیده، ده هزار نفر از بني‌سَعير را کشت.
- 12 و بني‌يهودا ده هزار نفر ديگر را زنده اسير کرد، و ايشان را به قلا سالع برده، از قله سالع به زیر انداختند که جميعاً خرد شدند.
- 13 و اما مردان آن فوج که اَمَصْيا باز فرستاده بود تا همراهش به جنگ نروند، بر شهرهای يهودا از سامره تا بيت حورون تاختند و سه هزار نفر را کشته، غنيمت بسيار بردند.
- 14 و بعد از مراجعت اَمَصْيا از شکست دادن ادوميان، او خدايان بني‌سَعير را آورده، آنها را خدايان خود ساخت و آنها را سجده نموده، بخور برای آنها سوزانيد.
- 15 پس خشم خداوند بر اَمَصْيا افروخته شد و نبی نزد وی فرستاد که او را بگوید: «چرا خدايان آن قوم را که قوم خود را از دست تو نتوانستند رهانيد، طلبيدي؟»
- 16 و چون اين سخن را به وی گفت، او را جواب داد: «آيا تو را مشير پادشاه ساخته‌اند؟ ساکت شو! چرا تو را بکشند؟» پس

نبی ساکت شده، گفت: «می‌دانم که خدا قصد نموده است که تو را هلاک کند، چونکه این کار را کردی و نصیحت مرا نشنیدی.»

17 پس اَمَصْیا، پادشاه یهودا، مشورت کرده، نزد یوآش بن یهوآحاز بن ییهو پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «بیا تا با یکدیگر مقابله نماییم.»

18 و یوآش پادشاه اسرائیل نزد اَمَصْیا پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «شترخار لبنان نزد سرو آزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده. اما حیوان وحشی که در لبنان بود گذر کرده، شترخار را پایمال نمود.

19 می‌گویی، هان ادوم را شکست دادم و دلت تو را مغرور ساخته است که افتخار نمایی؟ حال به خانِ خود برگرد. چرا بلا را برای خود برمی‌انگیزی تا خودت و یهودا همراهت بیفتید؟»

20 اما اَمَصْیا گوش نداد زیرا که این امر از جانب خدا بود تا ایشان را به دست دشمنان تسلیم نماید، چونکه خدایان ادوم را طلبیدند.

21 پس یوآش پادشاه اسرائیل برآمد و او و اَمَصْیا پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهودا است، با یکدیگر مقابله نمودند.

22 و یهودا از حضور اسرائیل منهزم شده، هر کس به خیمِ خود فرار کرد.

23 و یوآش پادشاه اسرائیل اَمَصْیا ابن یوآش بن یهوآحاز پادشاه یهودا را در بیت شمس گرفت و او را به اورشلیم آورده، چهارصد ذراع حصار اورشلیم را از دروازهٔ افرایم تا دروازهٔ زاویه منهدم ساخت.

24 و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانِ خدا نزد (بنی) عُوْبِیدْ اُدوم و در خزانه‌های خانِ پادشاه یافت شد و یَرْغَمالان را گرفته، به سامره مراجعت کرد.

25 و اَمَصْیا ابن یوآش پادشاه یهودا، بعد از وفات یوآش بن یهوآحاز پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود.

26 و بقیِ وقایع اول و آخر اَمَصْیا، آیا در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب نیست؟

27 و از زمانی که اَمَصْیا از پیروی خداوند انحراف ورزید، بعضی در اورشلیم فتنه بر وی انگيختند. پس به لاکیش فرار کرد و از عقبش به لاکیش فرستادند و او را در آنجا کشتند.

28 و او را بر اسبان آوردند و با پدرانِش در شهر یهودا دفن کردند.